

چکیده

این مقاله برای تبیین مواضع روسیه در قبال بحران عراق، به بررسی تحولات سیاست خارجی مسکو از زمان فروپاشی بلوک شرق، مراحل گوناگون این سیاست و جایگاه عراق در سیاست خارجی روسیه پرداخته است. از نگاه نویسنده، عزم ایالات متحده برای اقدام نظامی علیه عراق، روسیه را بر سر دو راهی دشواری قرار داد. در نتیجه، روس‌ها از سویی خواستار حل و فصل سیاسی بحران شدند و حتی صدام را به کناره‌گیری تشویق نمودند، و از سوی دیگر، با آغاز جنگ لحن مخالفت جویانه خود را محدود کرده و در پی حفظ منافع روسیه در عراق پس از جنگ برآمدند. براساس فرضیه این مقاله، مقامات کرملین با توجه به سه وضعیت حفظ منافع روسیه در عراق، روابط استراتژیک با آمریکا، و حیثیت یک قدرت جهانی نزد جامعه خود و پی‌آمدهای انتخاب هریک، سرانجام مخالفت سیاسی معدودی را علیه حمله به عراق انتخاب کردند تا دارای کمترین هزینه برای دولت روسیه باشد.

کلید واژه‌ها: سیاست خارجی روسیه، بحران عراق، گلیسم، قدرت، نقش، منافع ملی

* دکتری روابط بین‌الملل و عضو هیات علمی دانشگاه امام حسین (ع)

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال دهم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۲، صص ۶۲-۴۱

سیاست خارجی روسیه جدید همواره با ابهام و سردرگمی روبه‌رو بوده است. تلاش برای پیوستن به غرب، گسترش روابط با دولتهای شرقی (چین، هند و کره شمالی) و حفظ پیوندهای سنتی و تقویت آن پیوندها با متحدان پیشین (سوریه، لیبی، عراق و یوگسلاوی)، مقامات روسیه را بر سر انتخابهای دشواری قرار داده است. بیشتر این مشکلات از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که آماج اصلی فشارهای سیاسی-اقتصادی و اقدامات نظامی آمریکا، مناطق و کشورهایی تحت عنوان سرکش^(۱) و شر^(۲) بوده‌اند که در شمار مناطق استراتژیک، حوزه‌های منافع سنتی و متحدان و دوستان روسیه قرار داشته و یا دارند و مسکو برای حفظ آن مناطق و حمایت از آن متحدان، یا حفظ روابط با غرب و به ویژه ایالات متحده، با محدودیتها و مشکلات زیادی روبه‌رو شده است.

آنچه که در مورد عراق در سالهای ۱۹۹۰ تاکنون و به ویژه در جریان جنگ اخیر رخ داد، این وضعیت را به خوبی نشان می‌دهد. رفتار روس‌ها در این بحران نشان داد که چگونه در مواردی میان منافع ملی و موقعیت و نقش بین‌المللی یک دولت تعارضی پدیدار می‌شود که مقامات آن دولت از یافتن راه حلی قانع‌کننده برای افکار عمومی و انتظارات جامعه ناتوان می‌شوند و سیاست کجدار و مریز کرملین در قبال جنگ آمریکا در عراق، صرفاً به مدد مخالفت جدی تر فرانسه و آلمان بود که توانست تا حدودی از این وضعیت بگریزد. در واقع، روسیه میان دو وضعیت دشوار قرار گرفت. از یک سو، عراق متحد استراتژیک دوره جنگ سرد و حوزه منافع اقتصادی، حتی در دوره جدید، به شمار می‌آمد و افکار عمومی روسیه و برخی احزاب و گروههای روسی و حتی دوما و شورای فدراسیون به آن حساسیت خاصی داشتند، و از سوی دیگر، روابط استراتژیک روسیه با ایالات متحده، با توجه به هم‌سویی امنیتی در مبارزه با تروریسم و نیز مزایای بیرون ماندن از لیست تهدیدهای آمریکا- که به ویژه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ حاصل شد- مستلزم عدم مخالفت جدی و عملی با اقدامات آن کشور بود.

1. Rogue States
2. Evil

هدف این نوشتار آن است که با توجه به مواضع روسیه در قبال جنگ آمریکا با دولت عراق، به تبیین سیاست خارجی روسیه بپردازد. در واقع، پرسش اصلی این است که «چرا روس ها در برخورد با این جنگ و حتی موارد مشابه، در طول سالهای پس از جنگ سرد، دچار مشکل شده اند و چگونه آن را حل کرده اند؟»

فرضیه مقاله این است که «تصمیم گیرندگان روسیه در جنگ آمریکا علیه عراق میان سه وضعیت منافع ملی در عراق، منافع حاصله از روابط با آمریکا، و حیثیت یک قدرت جهانی نزد جامعه خود قرار گرفته بودند که هر انتخابی دارای پیآمدهای مهمی برای آنها بود و برای گریز از پیآمدهای هریک از آن وضعیتهای شیبه مخالفت سیاسی، آن هم محدودتر از مخالفتیهای فرانسه و آلمان را به عنوان نقطه ای بهینه برای سه وضعیت مذکور انتخاب نمودند.» برای آزمون این فرضیه، نخست تحولات سیاست خارجی روسیه جدید (۲۰۰۳-۱۹۹۱) مطرح می شود. سپس با بررسی جایگاه عراق در سیاستهای مسکو، به بیان مواضع این دولت در قبال عملیات نظامی آمریکا پرداخته می شود، و سرانجام این مواضع تبیین شده و مطالب مورد جمع بندی و نتیجه گیری قرار می گیرد.

نگاهی به تحولات سیاست خارجی روسیه جدید

اصول اساسی سیاست خارجی روسیه جدید در نخستین سالهای دهه ۱۹۹۰، برگرفته از مفاهیم دوره گورباچف بود که برای نخستین بار پس از سال ۱۹۱۴، روسیه خود را در جنگ با هیچکس نمی دید. حتی در سند «تدبیر سیاست خارجی فدراسیون روسیه» که در ژانویه ۱۹۹۳ ارائه شد، از نه مورد منافع حیاتی روسیه، فقط یک مورد آن به جهان خارج مربوط بود که این هم جنبه دفاعی داشت. سیاست خارجی جدید بر اساس منافع ملی روسیه شکل گرفت که ایدئولوژی در آن جایی نداشت، به طوری که آندره کوزیرف، وزیر خارجه وقت روسیه، اظهار داشت: «رقابت ایدئولوژیها پایان یافته و زمان رسیدگی به نیازهای روسیه فرا رسیده است.»^۱ این نگرش جدید، روسیه را یک کشور اروپایی می دید و با ارائه تعریف جدیدی از هویت، نقش و منافع ملی خود، بر هم گرایی و ادغام در غرب تأکید، و منافع کشور را در پیوند با

«جهان متمدن و ارزشهای آن» و «بازگشت به دامن تمدن غرب» تعریف می‌کرد.^۲ در فوریه ۱۹۹۲، یلتسین بر «تقویت جایگاه جدید روسیه در جامعه بین‌المللی متمدن و تأمین کمک غرب برای اصلاحات اقتصادی» به عنوان «دو اصل اساسی سیاست خارجی روسیه» تأکید کرد.^۳

دست‌اندرکاران سیاست خارجی روسیه در این دوره، که به «بین‌الملل‌گرایان» یا «غرب‌گرایان» مشهور بودند، رفتار خارجی انطباق‌جویانه‌ای با غرب در پیش گرفتند و کوزیرف معتقد بود که «دوستی با کشورهای ثروتمند و دموکراتیک، از هم‌آغوشی برادرانه با رژیم‌های فقیر و استبدادی بهتر است».^۴ به‌طور کلی اولویت اصلی سیاست خارجی روسیه، عضویت در نهادهای غربی بود و این کشور برای موفقیت در اصلاحات، خود را نیازمند کمک غرب دیده و امیدوار بود که پیوستن به نهادهای بین‌المللی، هنجارهای دموکراتیک را به روسیه منتقل و همکاری‌های چندجانبه را تضمین نماید. در عرصه عملی نیز روس‌ها به همکاری گسترده با دولت‌های غربی پرداختند. رأی مثبت به قطعنامه‌های مربوط به بحران بالکان، موافقت با اقدامات ناتو در بوسنی، موافقت با درخواست آمریکا برای توقف فروش موتور موشک به هند، عدم مداخله در مسایل جمهوری‌های خارج نزدیک،^(۱) درخواست عضویت در گروه هفت کشور صنعتی جهان، حضور در صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و بانک اروپایی بازسازی و توسعه و امضای قراردادهای استراتژیک و هسته‌ای از جمله این موارد همکاری بود. در مورد خاورمیانه و عراق نیز، سیاست خارجی دوره گورباچف در سال ۱۹۹۰ و اوایل ۱۹۹۱، همچنان دنبال می‌شد.

هم‌گرایی با غرب تا زمانی در دستور کار قرار داشت که نیروهای سیاسی مخالف آن از قدرت‌چندانی در درون جامعه برخوردار نبودند، مقبولیت اجتماعی آنها در سطح پایینی قرار داشت و فعالیت حزب کمونیست هم پس از کودتای ناموفق ۱۹۹۱ تا سال ۱۹۹۳ ممنوع شده بود. به تدریج مخالفتها شروع شد و نگرش‌های متفاوتی از سوی ارتش، حزب کمونیست و ملی‌گرایان افراطی در مخالفت با سیاست‌های ادغام‌گرا ارایه گردید. عدم مساعدت لازم از

1. Near Abroad

سوی دولتهای غربی و وقوع مشکلات و وسایل متعدد در داخل روسیه و جمهوریهای جدا شده، آرام آرام فضا را به گونه‌ای تغییر داد که در انتخابات پارلمانی ۱۹۹۳، بیشتر کرسیها به تصاحب مخالفان دولت درآمد. مخالفان با تلاش برای اعاده نفوذ روسیه در منطقه خارج نزدیک و تأکید بر حق مداخله نظامی روسیه در این منطقه مجموعه‌ای از اقدامات را سامان دادند و موجبات نگرانی دولتهای غربی را فراهم نمودند به طوری که برخی تحلیلگران و سیاستمداران آمریکایی، اقدامات روسیه در منطقه خارج نزدیک را نشانه بازگشت «امپریالیسم سنتی روس» و پیدایش «امپریالیسم نوین روس» پنداشته و بر اتخاذ سیاست «مهار جدید» علیه روسیه تأکید کردند.^۵

یلتسین در آستانه انتخابات جدید ریاست جمهوری (۱۹۹۶)، برای بهبود وجهه داخلی خود در مقابل مخالفان قدرتمندش، ناگزیر به برکناری کوزیرف و روی آوردن به چهره‌ای غیرلیبرال و محتاط در مقابل غرب یعنی یوگنی پریماکف نمود، که رضایت افکار عمومی داخلی روسیه و نگرانی کشورهای غربی را به دنبال داشت. در واشنگتن، پریماکف یک سیاستمدار ضد آمریکایی محسوب می‌شد و این انتخاب، خدمتی به امپریالیسم روس تلقی می‌شد، چرا که او طرفدار احیای اتحاد جماهیر شوروی واحد و نظارت مسکو بر همسایگان بود. از نظر پریماکف، روسیه نبایستی صرفاً به ارزشهای غربی توجه می‌کرد، زیرا دارای موقعیتی منحصر به فرد بر حسب شرایط ژئوپلیتیک و تاریخی است که ریشه در اروپا و آسیا دارد و این ویژگی اوراسیایی، آن را چند قومیتی، چند زبانی و چند مذهبی نمود، به طوری که نمی‌توان از منافع ارزشها و علایق خود که به طور عمده‌ای متفاوت از جامعه اروپا-آمریکایی است، فرار کند. در این دوره، روسیه در جستجوی یک جهان چند قطبی بود که جایگاه واقعی خود را در کنار آمریکا و دیگر قدرتهای بزرگ بیابد و این جهان چند قطبی مستلزم «نگاه به شرق» و کشورهای چین، هند و ایران بود.

حمایت از اتحاد با بیلوروس و یوگسلاوی، فروش تکنولوژی نظامی به کشورهای چین، هند، ایران و سوریه، مخالفت با حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس، ترغیب شرکتهای روسی برای فعالیت در میدانهای نفت و گاز ایران، مخالفت با گسترش ناتو به شرق و تلاش برای

برداشتن تحریم‌های بین‌المللی علیه عراق از جمله اقدامات و مواضعی بود که روسیه در این دوره اتخاذ نمود. اگرچه سیاست خارجی روسیه در سالهای ۱۹۹۶ تا ۱۹۹۸ متفاوت از دوره قبل و به ویژه سالهای ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۳ بود، اما به دلیل مشکلات اقتصادی و ناتوانی از پذیرش نقش یک رقیب جدی برای غرب، رفتار مسکو همچنان به صورت کجدار و مریز در پیوند با غرب - اما بسیار معتدلتر از قبل - بود. اما با مجموعه حوادثی که در سال ۱۹۹۹ به وقوع پیوست، شکافی اساسی میان روسیه و غرب ایجاد شد که آن دورا تا مرز رویارویی نظامی پیش برد. عضویت رسمی سه کشور اروپای شرقی در ناتو، درخواست عضویت ۹ کشور دیگر در قالب «طرح اقدام برای عضویت»، عملیات نظامی ناتو در یوگسلاوی در جریان بحران کوزوو و تصویب «مفهوم استراتژیک جدید» ناتو^(۱) ضربه‌ای اساسی بر ترتیبات همکاری روسیه با غرب فرود آورد. روس‌ها دریافتند که غرب حاضر نیست نفوذ سنتی مسکو را در بالکان به رسمیت بشناسد و به شدت در این بحران تحقیر شدند.

برای مردم روسیه، روی کار آمدن پوتین در آستانه سال ۲۰۰۰، شخصیتی را تداعی کرد که می‌تواند غرور از دست رفته آنان را به عنوان شهروندان یک ابرقدرت پیشین در عرصه سیاست خارجی بازگرداند و رأی به او که عضو کا.گ.ب - منفورترین سازمان روس در ده سال پیش - بود، نشان از امید مردم به بازسازی عظمت از دست رفته داشت. زمانی که اسناد مربوط به «مفهوم امنیت ملی»، «مفهوم سیاست خارجی» و «دکترین نظامی» در آغاز سال ۲۰۰۰ منتشر شد، مفاد آنها به خوبی بیان‌کننده یک دگرگونی اساسی در سیاست مسکو نسبت به جهان بود.

در سند مفهوم سیاست خارجی، بر «دستیابی به جایگاهی محکم و آبرومندانه در جامعه جهانی که با منافع روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ جهانی و یکی از مراکز دارای نفوذ هم‌خوانی کامل داشته باشد، و تأثیرگذاری بر فرآیندهای کلی جهانی با هدف شکل‌دادن به یک نظم جهانی عادلانه و دموکراتیک» تأکید شد. همچنین، از «روند رشد یابنده برای ایجاد

۱. این سند از محدود شدن توسل به سازمان ملل متحد، رویه شدن اقدام نظامی در یوگسلاوی و عملیات نظامی فراتر از موارد تهدید مستقیم برای اعضای ناتو حکایت دارد.

یک ساختار تک قطبی جهانی که در آن آمریکا نقش غالب خواهد داشت، و تأکید بر نهادها و مجامع غربی برای تضعیف نقش شورای امنیت سازمان ملل متحد^۷ به عنوان تهدیدهای جدید و در حال ظهور برای منافع ملی روسیه یاد شد. از این نگاه، «استراتژی اقدامات یک جانبه [منظور اقدامات نظامی آمریکا و ناتو بود] می تواند وضعیت بین المللی را بی ثبات نموده و باعث تنش، مسابقه تسلیحاتی و کشمکش میان دولتها گردد». از این رو، بر «نظام چند قطبی و پی گیری سیاست خارجی مستقل و سازنده»، براساس «وضعیت ژئوپلیتیکی روسیه به عنوان یکی از بزرگترین قدرتهای اوراسیا» تأکید شد. در این سند اولویت های منطقه ای سیاست خارجی روسیه نیز به ترتیب اهمیت چنین بیان شد: «تلاشهای دویا چند جانبه برای هم گرایی کشورهای مستقل مشترک المنافع در جهت امنیت ملی روسیه، روابط با دولتهای اروپایی، آمادگی روسیه برای تقویت روابط با آمریکا و حل مشکلات موجود بر سر راه آن، تأکید بر اهمیت کشورهای آسیایی، خاورمیانه، آفریقا و آمریکای لاتین».^۸

بسیاری از تحلیلگران، شوک سال ۱۹۹۹ را آغازگر دوره ای در سیاست خارجی روسیه می دانستند و با عناوینی چون «جنگ سرد جدید» و «بازگشت روسیه به اقتدار پیشین» از آن یاد می کردند،^۹ به طوری که به عنوان یک اقدام نمادین، دومای روسیه در سال ۲۰۰۰، آهنگ سرود ملی دوران شوروی را به عنوان آهنگ سرود ملی جدید به تصویب رسانید و دیدارهایی که پوتین از کشورهای چین، هند، کره شمالی و کوبا داشت، فسخ یک جانبه موافقت نامه گور-چرنومردین (که در سال ۱۹۹۵ برای محدود ساختن همکاری نظامی-فنی با ایران منعقد شده بود) و تأکید بر همکاری با ایران، قراردادهای تسلیحاتی با هند، چین و سوریه، همگی در راستای سیاست خارجی جدید تحلیل شدند. اما این وضعیت خیلی دوام نیافت و حادثه ۱۱ سپتامبر در سال ۲۰۰۱، آن را دچار دگرگونی بنیادین کرد.

با قرار گرفتن مسئله تروریسم در دستور کار آمریکا، روسیه به طور رسمی از فهرست تهدیدهای آمریکا و ناتو خارج شد^{۱۰} و این سرآغاز دوره ای جدید در روابط دسکو-واشنگتن بود. پوتین در نخستین سخنرانی خود پس از این حادثه، از وجود دشمنان جهان متمدن یاد کرد و ضمن ابراز هم دردی با دولت آمریکا، حمایت صریح خود را از هر اقدامی که آن دولت

ممکن است به اجرا گذارد، ابراز داشت. وی در ۲۴ سپتامبر نیز طرحی را اعلام کرد که براساس آن، تأکید شده بود که مسکو در مواردی چون «مسایل اطلاعاتی، دسترسی به فضای کشورهای آسیای مرکزی، عملیات نجات و جستجوی بین‌المللی، و کمک‌های نظامی و بشر دوستانه به گروه‌های ضد طالبان» با واشنگتن همکاری می‌کند. پوتین با مردود دانستن دیدگاه کسانی که اقدامات آمریکا را از نظر ژئواستراتژیک و به عنوان مرحله‌ای جدید از نزدیک شدن ناتو و آمریکا به حوزه نفوذ روسیه تحلیل می‌کردند، وضعیت موجود را به عنوان فرصتی جدید برای روسیه در نظر گرفت که می‌توانست پایان واقعی جنگ سرد باشد.^{۱۱}

در این دوره، همچنین، روابط روسیه - ناتو به طرز چشمگیری بهبود یافت و شورای ناتو - روسیه شکل گرفت که طبق آن، مسکو در اخذ تصمیم در موضوعاتی چون تروریسم، گسترش جنگ افزارهای هسته‌ای، کنترل تسلیحات، دفاع در برابر موشک‌های میان برد، عملیات نجات هوایی - دریایی، برنامه ریزی اضطراری شهری و همکاری‌های نظامی دیگری چون تمرینات نظامی و رزمایش‌های مشترک و اصلاح نیروهای نظامی، از حق رأی برابر برخوردار شد.^{۱۲} دو طرف، تحول اخیر را «پایان واقعی جنگ سرد» نامیدند.

برچیدن ایستگاه‌های راداری و الکترونیکی گردآوری اطلاعات از کوبا و تحویل پایگاه دریایی «کام رانه» در ویتنام به عنوان آخرین نمادهای دوره ابرقدرتی مسکو، بیانیه «چارچوب استراتژیک جدید» برای روابط واشنگتن - مسکو در نوامبر ۲۰۰۱ و معاهده کاهش سلاح‌های هسته‌ای می ۲۰۰۲، بار دیگر سیاست ادغام‌گرایی اوایل دهه ۱۹۹۰ را در خاطره‌ها زنده کرد. اگرچه، این بار، موضع‌گیری در مقابل دشمن مشترک (تروریسم) عامل اصلی چنین وضعیتی شد. پذیرش میزبانی روسیه برای نشست سران ۸ کشور صنعتی در سال ۲۰۰۶ (که به معنای تأیید عضویت کامل روسیه در این باشگاه انحصاری است)، تأکید بر «توانایی روسیه برای ایفای نقش کامل و مؤثر در مسایل و مشکلات جهانی» در بیانیه پایانی نشست گروه ۸ در سال ۲۰۰۲ (کانادا) و بیانیه دولت آمریکا مبنی بر تأیید «اقتصاد بازار آزاد» روسیه برای عضویت در سازمان تجارت جهانی از نتایج این دوره همکاری روسیه با غرب و به ویژه آمریکا می‌باشد.^{۱۳}

اما با مطرح شدن دوباره پرونده عراق در محافل سیاست خارجی آمریکا، بار دیگر، سیاست خارجی روسیه در یک وضعیت دشوار قرار گرفت که بررسی آن مستلزم پرداختن به جایگاه عراق در سیاست خارجی روسیه جدید است.

جایگاه عراق در سیاست خارجی روسیه

دولت عراق از متحدان سنتی روسیه است و پیشینه روابط با آن به کودتای سال ۱۹۵۸ عراق و خروج این کشور از پیمان امنیت منطقه‌ای بغداد برمی‌گردد. با روی کار آمدن حزب بعث، روابط مسکو-بغداد جدی‌تر شد و در سال ۱۹۷۲، «پیمان دوستی و همکاری عراق و شوروی» منعقد شد که مجموعه‌ای از قراردادهای نظامی، تسلیحاتی و اقتصادی را به دنبال داشت. اگرچه روی آوردن عراق به کشورهایی چون فرانسه برای تأمین سلاح و انعقاد قرارداد احداث نیروگاه‌های هسته‌ای و اعدام کمونیست‌ها در بغداد، تا حدودی روابط شوروی-عراق را تحت تأثیر قرار داد، اما شوروی همچنان از منابع اصلی تأمین جنگ‌افزار و تجهیزات دفاعی آن کشور باقی ماند.^۴ تغییراتی که از سال ۱۹۸۵ در دوره گورباچف در شوروی رخ داد و منجر به «اندیشه جدید سیاست خارجی» گشت، زمینه را برای محکوم کردن حمله عراق به کویت و تأیید قطعنامه‌های مورد نظر آمریکا در این باره فراهم ساخت. اگرچه روس‌ها کوشیدند تا با میانجیگری خود، مانع از حمله نظامی به عراق شوند، اما ناکامی آنها در این امر راه را برای توافق با اقدام نظامی آمریکا هموار ساخت.

در واقع، از زمان گورباچف که جهت‌گیری اصلی سیاست خارجی مسکو «همکاری با غرب» بود و اولویتی که این موضوع برای شوروی داشت، امکانی برای تحت‌الشعاع قرار گرفتن آن به خاطر کشوری چون عراق نمی‌داد. با فروپاشی شوروی، سیاست خارجی روسیه به سوی «هم‌گرایی و ادغام در غرب» پیش رفت و در این دوره نیز، جایگاه هم‌پیمانان پیشین بسیار کاهش یافت و عراق تحت فشار انواع تحریم‌های سازمان ملل متحد قرار گرفت. طبعاً توجه به غرب موجب بی‌اهمیت شدن کشورهای دیگر و به ویژه متحدان سنتی روسیه شده بود. رهبران روسیه در این دوره، همان خطراتی را متوجه کشور خود می‌دیدند که مقامات غربی، و

این موضوع به نادیده گرفتن کشورهای چپون عراق، سوریه و لیبی منجر شد، تاجایی که روس ها در همکاری با آمریکا برای نظارت بر رعایت تحریمهای بین المللی نسبت به عراق حتی دو کشتی به خلیج فارس اعزام کردند.^{۱۵} روی آوردن روسیه به کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، و به ویژه توافق دفاعی این کشور با کویت در نوامبر ۱۹۹۳ - که آشکارا جنبه های ضد عراقی داشت - و نیز مانور دریایی مشترک روسیه - کویت در دسامبر همان سال،^{۱۶} در چنین فضایی صورت گرفت. اما همگام با تحولات داخلی و روی کار آمدن نخبگان جدید، دولت روسیه تحت فشار افکار عمومی، کمونیستها و ملی گرایان افراطی، به تدریج راه مخالفت با تحریمها را پیش گرفت و این موضوع، به ویژه در نیمه دوم این دهه، جدی تر شد.

آنچه که به دکترین پریمکف موسوم شد، در واقع، مخالفت با نظام بین المللی تک قطبی تحت هژمونی آمریکا و روی آوردن به بازسازی روابط مسکو با دولتهای شرقی، و دولتهای مستقل جهان سوم و نیز متحدان پیشین مسکو به منظور ایجاد نوعی موازنه در برابر قدرت آمریکا بود.^{۱۷} در این چارچوب، روابط بهتری با کشورهای خاورمیانه برقرار گردید، و پریمکف اعتقاد داشت که روسیه باید سیاست مستقل خود را در خاورمیانه پی گیری کند و دنباله رو آمریکا نباشد. از این دیدگاه، خاورمیانه به دلیل نزدیکی با مرزهای جمهوریهای پیرامون روسیه، هم جوار استراتژیک با آن، بازارهای مناسب و نیز منابع کافی سرمایه ای، بایستی به طور جدی تر در محور برنامه سیاست خارجی روسیه قرار می گرفت.^{۱۸} از این رو کوشیده شد تا بر خلاف سیاست مهار دو گانه آمریکا، با دولتهای موضوع این سیاست روابط نزدیکتری برقرار شود و عراق از تحریمهای بین المللی رها گردد. به طوری پریمکف در سال ۱۹۹۶، در بیانیه مشترکی به همراه وزیر خارجه وقت ایران، حضور نظامی آمریکا را در منطقه خلیج فارس، اقدامی غیر قابل قبول خواند.^{۱۹}

دومای روسیه نیز به طرحی رأی داد که خواستار لغو تحریمهای بین المللی علیه عراق بود و بر سه نکته به عنوان محور سیاست خارجی روسیه در این دوره تأکید می کرد: ۱. فشار بر شورای امنیت سازمان ملل متحد برای حذف تحریمها؛ ۲. اخذ بدهیها از عراق پس از کاهش تحریمها؛ و ۳. حمایت از سرمایه گذاری بازرگانان روسی در عراق و همکاری گسترده

با آن کشور. یک سال بعد، توافقاتی چند میلیارد دلاری میان مسکو و بغداد برای توسعه میدانهای نفتی عراق و آموزش متخصصان نفتی آن کشور منعقد شد.^{۲۰}

در این دوره، در توسعه روابط با عراق، سه منفعت عمده در نظر بود: نخست اینکه، دولت از طریق فعالیت دیپلماتیک تلاش می کرد تا هم به جهان و هم به مخالفان دولت در دوما نشان دهد که با وجود شرایط پیش آمده روسیه هنوز یک بازیگر مهم است و اراده و قدرت مخالفت با آمریکا را دارد. یک منفعت دیگر دولت روسیه در عراق، مسئله بدهیهای عراق بود که برای پس دادن آن به روسیه بایستی تحریمهای بین المللی برداشته می شد، و بالاخره اینکه، مسکو به قرار دادهای جدید بازسازی عراق برای شرکتهای روسی چشم داشت.^{۲۱}

مادامی که پریماکف وزارت خارجه را اداره می کرد، سیاست خارجی روسیه در قبال عراق متکی بر چند اصل اساسی گردید که تا قبل از حوادث ۱۱ سپتامبر، مبانی رفتاری روسیه را تبیین می کرد. تلاش برای لغو تحریمهای عراق، تضعیف سیاست مهار دوگانه آمریکا در خلیج فارس، بازگشت عراق به جامعه بین المللی و منطقه، خروج بغداد از انزوا و حفظ و گسترش منافع سیاسی و اقتصادی روسیه در عراق مهمترین این اصول به شمار می رفتند.^{۲۲} عراقی ها نیز برای ترغیب روس ها، به انعقاد قراردادهایی با شرکتهای نفتی آن کشور روی آوردند. مخالفت روسیه و فرانسه با حمله به عراق طی سالهای ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ تا حدودی موفقیت آمیز بود و صدام نیز به پشتوانه همین مخالفتها، قدرت مانور بیشتری در مقابل آمریکا پیدا کرد و بازرسان بین المللی را از عراق بیرون کرد. پس از حمله محدود آمریکا و انگلیس به عراق، مسکو این اقدام را محکوم و از آمریکا انتقاد کرد و حتی سفرای خود را به مدت کوتاهی از آمریکا و بریتانیا فراخواند.

مسکو در پاسخ به فشارهایی که علیه عراق اعمال می شد یا حداقل برای تضمین منافع اقتصادی شرکتهایش - که در جستجوی بازار فروش در عراق بودند- در نوامبر ۱۹۹۹ دوباره تلاش کرد تا به نحوی در مورد عراق با شورای امنیت به توافق برسد. استراتژی روسیه در این مورد دو لایه بود: اول اینکه به فرانسه و چین ملحق شد تا از قطعنامه ای حمایت کند که خواستار تعویق تحریمها در مقابل توافق عراق با قرارداد جدید کنترل تسلیحات بود، و دوم

اینکه، روسیه از آمریکا خواست تا از محدودیتهای فروش تجهیزات نیروگاه برق و نفت روسیه به عراق بکاهد.^{۲۳}

با وجود تمام تعاملاتی که روسیه با آمریکا و سایر دولتهای عضو شورای امنیت سازمان ملل متحد در مورد عراق داشت، مسکو حاضر نبود که به خاطر بغداد خود را کاملاً در مقابل غرب و شورای امنیت قرار دهد و تلاشهای آن، بیشتر معطوف به محدود ساختن آمریکا و حفظ منافع روسیه در عراق برای دوره پس از تحریمها بود و این وضعیت تا سال ۱۹۹۹ ادامه یافت. به خاطر تحقیری که دولت روسیه در جریان بحران کوزوو (۱۹۹۹) متحمل شد، افکار عمومی روسیه و به ویژه نخبگان به سمت ضدیت شدید با غرب حرکت کرد و با روی کار آمدن ولادیمیر پوتین و تصویب اسناد استراتژیک جدید «مفهوم امنیت ملی»، «مفهوم سیاست خارجی» و «دکترین نظامی» در سال ۲۰۰۰، گسترش روابط با متحدان پیشین، همانند عراق، در دستور کار قرار گرفت. بدین ترتیب، روسها به طور جدی کوشیدند تا به تحکیم موقعیت خود در منطقه خلیج فارس اقدام کنند. حادثه ۱۱ سپتامبر دو مفهوم تروریسم و تسلیحات کشتار جمعی را در دستور کار امنیت بین المللی قرار داد و مسکو نیز به این روند پیوست و آنچنان که گفته شد، حداکثر همکاری را با دولت ایالات متحده برای نابودی طالبان و القاعده به عمل آورد، اما آیا در مورد عملیات علیه عراق نیز می توانست چنین روندی ادامه یابد؟

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مواضع روسیه در قبال عملیات نظامی آمریکا

با وجود آنکه دولت روسیه در سال ۲۰۰۲، طبق «منشور ۱+۱۹» در رم^{۲۴} به ناتو نزدیک شد و راه را برای گسترش آن هموار ساخت، و نیز براساس بیانیه «چارچوب استراتژیک جدید»^{۲۵} روابط گسترده ای با آمریکا برقرار کرد، و بر سر مبارزه با تروریسم و جلوگیری از گسترش جنگ افزارهای کشتار جمعی با آن کشور به همکاری جدی پرداخت، اما پس از حمله آمریکا به افغانستان، از این موضوع که آمریکا به بهانه مبارزه با تروریسم و خلع سلاح دولتها، به گسترش نفوذ استراتژیک خود پرداخته و روسیه را به عنوان یک رقیب تسلیحاتی از بازار تجارت جنگ افزار بیرون کند، دچار سوءظن شد و به اردوی مخالفان جنگ پیوست.

پوتین با انتقاد از استراتژی «جنگ پیش گیرانه» آمریکا، با هرگونه حمله نظامی به بهانه عملیات ضد تروریستی به عراق و سایر دولتها مخالفت نمود و ابراز تمایل کرد تا مسئله عراق از طریق مذاکرات سیاسی حل و فصل شود و در این راستا، ملاقاتهایی میان مقامات روسی و عراقی صورت گرفت. در کنار تأکید بر حل مسالمت آمیز بحران، روس ها با امیدواری نسبت به آینده عراق، اقدام به توسعه روابط اقتصادی و بازرگانی با این کشور برای دوره پس از بحران و حذف احتمالی تحریمها نمودند که مهمترین نمونه آن، خبر انعقاد قرارداد ۴۰ میلیارد دلاری همکاری اقتصادی پنج ساله در حوزه های نفت، برق، محصولات شیمیایی، آبیاری، حمل و نقل و راه آهن در اوت ۲۰۰۲ بود.^{۲۶}

با نزدیک شدن خطر حمله نظامی، روس ها به طور مرتب به دولت عراق هشدار می دادند که در پی یافتن راه حلی مسالمت آمیز برای دور کردن کشور از خطر اقدام آمریکا باشد. مسکو نگران سرنوشت عراق به عنوان یکی از آخرین حوزه های نفوذ سنتی روسیه در خلیج فارس و خاورمیانه بود. آخرین راه حل روس ها، پس از ناکامی در حل و فصل سیاسی بحران، دعوت از رییس جمهور عراق برای رها کردن قدرت و زندگی در تبعید با هدف حفظ ساختار سیاسی موجود در بغداد بود. در پنجم اسفند ۱۳۸۱، پریماکف - که در سال ۱۹۹۰ نیز در آخرین روزهای پیش از عملیات توفان صحرا، کوشیده بود صدام را از مهلکه نجات دهد - به بغداد مسافرت نمود و هشدار کرملین را در مورد نزدیک بودن و جدیت حمله آمریکا به منظور ترغیب صدام به کناره گیری از قدرت ابلاغ نمود. اما این بار نیز با دست خالی از بغداد بازگشت.^{۲۷} گویا دیکتاتورها آنچنان از درک واقعیتها غافلند که حتی نصیحت نزدیکترین دوستانشان نیز از بیدار نمودن آنان از خواب غفلت کارگر نیست.

دولت روسیه، اگر چه پیش از این، تا مرحله تهدید به وتوی قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد پیش رفت، اما در عمل نتوانست خللی در اراده ایالات متحده برای آغاز جنگ بدون مجوز نهادهای بین المللی ایجاد کند. کرملین حتی خواستار تشکیل جبهه متحد ضد جنگ در جهان شد و بارها به آمریکا هشدار داد که «اقدام نظامی آمریکا علیه عراق یک اشتباه استراتژیک است»^{۲۸} افکار عمومی روسیه به طرز بی سابقه ای به سمت ضدیت با آمریکا

گرایش یافت و به تعبیری، به شدیدترین وضعیت ضد آمریکایی پس از دهه ۱۹۹۰ رسید.^{۲۹} روس‌ها کوشیدند تا با مطرح کردن بحث تمدید مأموریت بازرسان بین‌المللی، با توجه به نزدیک بودن فصل گرما، عملیات را به تعویق اندازند، اما دولت آمریکا تصمیم خود را گرفته بود.

در حین جنگ، سفارت روسیه در بغداد از معدود سفارتخانه‌هایی بود که همچنان فعال ماند و حتی زمانی که کاروان خودروهای دیپلماتیک روس به سمت سوریه حرکت کرد، مورد حمله نظامی آمریکا قرار گرفت و تعدادی از دیپلمات‌های روسی زخمی شدند. کاخ سفید روس‌ها را متهم ساخت که از طریق سوریه تسلیحات پیچیده‌ای نظیر دوربینهای دید در شب و تجهیزات الکترونیک را به بغداد تحویل داده است. این مسئله واکنش شدید روسیه را به دنبال داشت که آن را بی‌پایه و اساس دانسته و متقابلاً آمریکا را متهم به پرواز هواپیماهای جاسوسی یو-۲ از طریق گرجستان بر فراز خاک خود کرد.^{۳۰} در یازدهم آوریل سران کشورهای روسیه، فرانسه و آلمان طی نشستی در سن پترزبورگ (در مقابل نشست سران کشورهای متحد علیه عراق در بلفاست)، تحولات و پی‌آمدهای جنگ را مورد بررسی قرار دادند. هدف این نشست، بیشتر مهار پی‌آمدهای جنگ و تأکید بر نقش سازمان ملل متحد در خصوص بازسازی و جایگزینی حاکمیت در عراق پس از جنگ بود. شرکت کنندگان کوشیدند تا حتی الامکان از این موضوع که نشست آنها ماهیت ضد آمریکایی دارد، دوری کنند.^{۳۱} در روسیه، هم دوما و هم شورای فدراسیون قطعنامه‌هایی در محکومیت اقدام نظامی آمریکا تصویب کردند.^{۳۲} گرچه این قطعنامه‌ها هیچ محدودیتی برای دولت ایجاد نمی‌کرد، اما نشان دهنده افکار عمومی روسیه بود. مقامات کرملین نگران بودند که رشد این احساسات بر روابط روسیه-آمریکا تأثیر منفی بگذارد.

روس‌ها کوشیدند تا با تأکید بر ابعاد فاجعه بار جنگ در عراق، روابط با آمریکا را به گونه‌ای جدی خراب نکنند، تا جایی که پوتین به صراحت اعلام کرد: «مسکو علاقه مند نیست که آمریکا در این جنگ شکست بخورد.»^{۳۳} ملاحظات سیاسی و اقتصادی متعددی وجود داشت که سطح مخالفت مسکو را با اقدام نظامی آمریکا محدود می‌ساخت.

هرچه قدر جنگ به روزهای پایانی نزدیک می شد، لحن مخالفت روس ها نیز تغییر کرده و به سوی رویکردی پراگماتیک سیر می کرد، به طوری که پوتین اعلام کرد روسیه به همکاری سیاسی با آمریکا ادامه خواهد داد. او بر اهمیت روابط تجاری و اقتصادی با آمریکا تأکید نمود و گفت: «عواطف مردم روسیه را در مورد جنگ در عراق درک می کند و در این احساسات شریک است، اما احساسات و عواطف مشاوران بدی در تصمیم گیری هستند.»^{۲۴}

در این دوره، ریچارد پریل، مشاور وزیر دفاع ایالات متحده، اعلام کرد که «روسیه احتمالاً حقوق خود را در قراردادهای نفتی عراق از دست می دهد، اما ایوانف بر اعتبار حقوقی این توافق نامه ها، حتی پس از تغییر رژیم تأکید کرد.»^{۲۵} روس ها برای حفظ منافع خود در عراق جدید، نزدیک شدن به اروپا را ادامه دادند و در عین حال، واقعیت پیروزی آمریکا و شرایط بین المللی جدید را نیز درک کردند. این موضوع در قطعنامه ۱۴۴۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد مورد تأکید قرار گرفت؛ آنجا که در مقابل تأکید بر حقوق سایر دولتها در مرحله بازسازی و نظارت سازمان ملل متحد، وضعیت اشغال عراق به رسمیت شناخته شد و بدین ترتیب اقدام آمریکا مشروعیت یافت. در واقع، روس ها پذیرفتند که در نظام بین المللی جدید وزن و اهمیت آنها به اندازه ای نیست که مانع از اقدام نظامی آمریکا شوند و عراق نیز که یکی از آخرین متحدان سنتی آنها بود، از حوزه نفوذ و منافع مسکو خارج شده و بر این موضوع مهر تأیید زدند تا در پرتو اقتدار آمریکا بر بغداد برخی منافع اقتصادی تضمین شود.

تبیین رفتار مسکو: تعارض قدرت- نقش و رویکرد عمل گرایانه

به طور کلی، عراق برای روس ها یک متحد سنتی، یک حوزه مهم همکاری اقتصادی و یک بازار فروش جنگ افزار و تجهیزات نظامی بود که حتی در درون تحریمهای بین المللی نیز بخش مهمی از بازار تجاری این کشور طبق برنامه «نفت در برابر غذا» به آنان تعلق داشت. طبق برخی گزارشها، عراق به میزان ۸ تا ۱۲ میلیارد دلار به روسیه بدهکار است. شرکتهای روسی تعداد ۶۶۱ قرارداد- به ارزش تقریبی ۵ میلیارد دلار- با عراق دارند که به تعویق افتاده است.^{۲۶} در سال ۲۰۰۲، حدود ۲۰۰ شرکت روسی در این کشور فعالیت داشتند.^{۲۷} در اوت

۲۰۰۲ توافق نامه ای پنج ساله به ارزش ۴۰ میلیارد دلار میان مسکو و بغداد امضا شد.^{۳۸} طبعاً هر اقدامی که نظام سیاسی عراق را به خطر می انداخت، آینده این منافع را برای روسیه تهدید می کرد و سیاست آمریکا در منطقه خطری اساسی برای منافع ملی روسیه در عراق بود.

از طرف دیگر، مجموعه عواملی روسیه را طی سالهای ۱۹۹۱ تا کنون به ایالات متحده نزدیک کرده است، به ویژه پیوندهایی که پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ سیاستهای دو کشور را بر محور دستور کار امنیت بین المللی در مقابله با تروریسم هم سو ساخته، و روسیه را به طور رسمی از فهرست تهدیدهای نظامی آمریکا حذف کرده است. و باید بر آن اضافه کرد، نیازهای اقتصادی روسیه و امیدواری به مساعدت آمریکا. منافع ویژه ای برای روسیه ایجاد کرده است، اما شاید ساده سازی محض باشد اگر مواضع و رفتار مسکو در قبال بحران اخیر را صرفاً انتخابی میان دو حوزه از منافع. منافع حاصله از روابط با عراق یا آمریکا. بدانیم.

در حقیقت، روسیه در سالهای پس از فروپاشی شوروی، دچار نوعی ابهام و سردرگمی در سیاست خارجی شده است که به طور عمده از فقدان تعریفی روشن از نقش و جایگاه آن برمی خیزد.^{۳۹} میان نقشی که روسها برای خود قایلند و جایگاهی که در درون نظام بین المللی جدید در نظر دارند، با آنچه که آمریکا برای آنان قایل است و آنچه که در عمل می توانند به دست آورند شکافی اساسی وجود دارد. تلاش برای ادغام در غرب به عنوان یک عضو برابر، گرایش به شرق به منظور ایجاد یک موازنه اوراسیایی، همکاری با آمریکا به منظور مقابله با تروریسم و پیوستن به اروپا برای محدود ساختن دامنه اقدامات آمریکا، حکایت از مشکلاتی دارد که روس ها در تعریف نقش و جایگاه خود دارند. افکار عمومی داخلی، مشکلات اقتصادی، نیاز به همکاری و کمک اقتصادی پیشرفته غرب، و دوری جستن از پرداخت هزینه های رقابت با آمریکا، مقامات مسکو را میان گذشته، حال و آینده در نوسان قرار داده است.

از یک سو، روسیه امروز قدرتی است منطقه ای که در بهترین وضعیت می تواند در چارچوب مرزهای فدراسیون عمل نموده و تا حدودی در منطقه خارج نزدیک به منظور حفظ امنیت مرزهای فدراسیون، به نقش آفرینی پردازد. منابع فعال قدرت در روسیه نیز در بهترین

وضعیت پاسخگوی چنین نیازی هستند. اگر مسکو بتواند حوزه منافع استراتژیک خود را این گونه تعریف کند، می‌تواند امیدوار باشد که با خریدن فرصت و دور ساختن کشور از پرداخت هزینه‌های دیگر، همانند چین به تدریج در آینده بر قدرت ملی خود افزوده و همگام با این افزایش قدرت، نقش درخور آن را نیز بازی کند. این وضعیت مستلزم اجماعی گسترده میان نخبگان و مردم است تا با تمرکز توجهات به داخل، دولت بتواند استراتژی توسعه طلبی را پیش ببرد. اما در جامعه‌ای که به لحاظ زمانی فاصله زیادی با دوره ابرقدرتی ندارد، مشکل می‌توان حسرت دوران پراقتدار پیشین را به امید افقی روشنتر در آینده از میان برد. هنوز هم افکار عمومی داخل کشور، برخی احزاب و نیز پارلمان، این کشور را حداقل یک قدرت جهانی می‌دانند که باید نقش جهانی داشته باشد.^{۴۰} دولت نیز اگرچه عمل‌گراتر از افکار عمومی و گروه‌های مورد نظر است، اما خواه ناخواه مجبور می‌شود تا برای قانع ساختن جامعه، چنین نقشی را کمابیش دنبال نماید؛ نقش که از سال ۱۹۸۵ به تدریج محدود و محدودتر شده است. اتحاد شوروی که تمام اروپای شرقی را در قالب پیمان ورشو کنترل می‌کرد و سربازان آن در آمریکای لاتین، آفریقا و آسیا حضور داشتند، تا سال ۱۹۹۵ به نقش آفرینی محدود در بالکان و خاورمیانه قانع شد. تحولات سالهای پایانی دهه پیش، به ویژه گسترش ناتو و بحران کوزوو (۱۹۹۹) نقش مسکو را در حد یک قدرت منطقه‌ای در جمهوریهای خارج نزدیک تقلیل داد. با روی کار آمدن پوتین و شعار اصلی انتخاباتی او، یعنی «روسیه قدرتمند» و تصویب اسناد استراتژیک جدید در سال ۲۰۰۰، امیدها در روسیه به سوی ایفای نقش یک قدرت جهانی معطوف شد،^{۴۱} اما حوادثی چون غرق شدن زیر دریایی کورسک، آتش سوزی در برج مخابراتی مسکو و ندادوم بحران در چین نشان داد که زیرساختهای فرسوده و گسیختگی اجتماعی-سیاسی اجازه ایفای چنین نقشی را به سادگی نخواهد داد.

۱۱ سپتامبر شرایطی را فراهم نمود که روسیه را به عنوان یک هم‌پیمان استراتژیک در مقابله با تروریسم به اردوگاه غرب نزدیک شود، اما آشکار شدن اهداف استراتژیک آمریکا در سطح جهانی، مقامات کرملین را متقاعد ساخت که واشنگتن خود را محدود به سطح خاصی نخواهد کرد. آماج اصلی آمریکا در دوره جدید همچون مفهوم «محور شرارت» - که هر سه

کشور موضوع آن از متحدان روسیه به شمار می‌آیند. بار دیگر مسکورا بر سر یک انتخاب دشوار یعنی همراهی با آمریکا یا مخالفت با آن قرار داد.

از یک سو، آنچنانکه گفته شد، بغداد یک متحد استراتژیک برای مسکو بوده و بدهیهای آن، قراردادهای پیشین و جدید و نخبگان روس طرفدار آن، عراق را به عنوان یک حوزه اساسی برای منافع اقتصادی و سیاسی روسیه قرار می‌داد. از این رو، تلاش برای یافتن راه حلی سیاسی به منظور دور ساختن بغداد از تیررس آمریکا و سپس مخالفت با اقدام نظامی آمریکا و ایجاد جبهه‌ای مخالف جنگ به عنوان یک خط مشی اساسی انتخاب شد. اما این مخالفت محدود به یک مسئله اساسی بود و آن اینکه منجر به پرداخت هزینه‌ای برای روسیه نشود. این هزینه، خدشه دار شدن روابط روسیه-آمریکا بود؛ روابطی که طی سالهای اخیر به پذیرش روسیه به عنوان یک عضو گروه ۷، تأیید وضعیت اقتصادی روسیه برای عضویت در سازمان تجارت جهانی و به رسمیت شناختن حق دولت روسیه در برخورد با مسئله چچن شده است. از این رو، روسیه در بحران عراق میان منافع ملی و حیثیت جهانی خود به عنوان یک قدرت بزرگ دست به انتخاب اساسی زد. مسکو از میان منافع ملی خود در عراق، منافع ناشی از روابط استراتژیک با آمریکا، و حیثیت یک قدرت بزرگ، روابط با آمریکا را ترجیح داد، اما برای قانع ساختن افکار عمومی در داخل، به جبهه‌ای سیاسی پیوست که با محوریت فرانسه تشکیل شده بود و بدین ترتیب، برای مخالفت خود نیز هزینه‌ای بسیار کمتر می‌پرداخت.

این انتخاب، نقطه بهینه‌ای میان روابط با آمریکا، روابط با عراق و حیثیت مورد نظر جامعه روسیه بود و به خوبی مفهوم «گلیسم فرانسوی» را به ذهن تداعی می‌کند.^{۴۲} در واقع، مسکو انتخاب خود را کرده است و «گلیسم نوع روسی» به آن انتخاب آسیب نخواهد رسانید؛ تا به تدریج هم افکار عمومی و لایه‌های اجتماعی، وضعیت اقتدار آمیز پیشین در عرصه جهانی را فراموش کنند، و هم از وضعیتهای ایجاد شده، برای بازسازی قدرت ملی استفاده شود. در حقیقت، سیاست خارجی با این مشخصات، از حدود خاص فراتر نخواهد رفت و مخالفتها به طور عمده پرستیژی و معطوف به حیثیت هستند و نتیجه عملی روشنی به دنبال ندارند.

نتیجه‌گیری

با طرح پرسش از چرایی قرار گرفتن دولت روسیه بر سر انتخابهای دشوار در دوره پس از جنگ سرد و به ویژه در مورد عملیات نظامی آمریکا علیه یکی از متحدان و حوزه‌های نفوذ سنتی آن، به بررسی تحولات سیاسی خارجی روسیه جدید در دوره‌های مختلف پرداخته و ابهامات و سردرگمی‌های این سیاستها نشان داده شد. براساس این بررسی معلوم گردید که سیاست خارجی روسیه پس از یک دوره ادغام‌گرایی با غرب، به خاطر مجموعه‌ای از مسایل و مشکلات در داخل و خارج به سمت یک سیاست متوازن‌تر حرکت نمود، اما با شوکی که به خاطر عملیات نظامی ناتو در کوزوو بر روسیه وارد آمد، دو طرف به یک دوره جنگ سرد و رقابت جویی جدید رسیدند که تنها حادثه ۱۱ سپتامبر توانست یخهای آن را آب نموده و دو طرف را بر مدار مبارزه با تروریسم گردآورد و جنگ افغانستان و استقرار ارتش آمریکا در آسیای مرکزی - امری که تا پیش از آن برای روس‌ها قابل تصور و پذیرش نبود - در چنین فضایی انجام شد. تصمیم مقامات کاخ سفید برای حمله به بغداد این وضع را تا حدودی تغییر داد.

در بخش دیگری از مقاله به بررسی پیشینه روابط مسکو - بغداد و اهمیت عراق برای روسیه و منافع آن در این کشور پرداختیم. براین اساس، نگاه مسکو به بغداد، نگاه به یک حوزه فعالیت برای شرکتهای تجاری روس و بازار جدید تسلیحاتی بود که اگرچه تحت الشعاع نگرش سیاست خارجی آنلانتیک‌گرا قرار گرفته بود، اما از تلاش برای رها کردن آن از چنبر تحریمها و فشارهای بین‌المللی، به ویژه از اواسط دهه ۱۹۹۰، فروگذار نشده بود. عملیات نظامی آمریکا برای سرنگونی حزب بعث تیر خلاص بر تمام این امیدها و منافع بود که در بخش سوم، فراز و نشیب موضع‌گیریهای مقامات روسی در قبال این جنگ بیان شد. کوشش روس‌ها برای حل و فصل مسالمت‌آمیز بحران، واداشتن صدام به ترک بغداد، اعتراض به اقدام آمریکا و سرانجام صحنه نهادن بر اشغال از مباحثی بود که در این بخش آمد. در بخش آخر، مفهوم گلیسم به عنوان تبیینی برای سیاست خارجی روسیه جدید در

قبال مسایلی چون عراق مطرح شد. مفهومی که می تواند تعارض میان قدرت و نقش را حل نموده و از بار کردن هزینه های اضافی بر دوش یک دولت تحت فشار افکار عمومی مردم خود جلوگیری نماید. □



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پاورقیها:

1. Leon Aron and Kenneth Jenson, *The Emerging Russian Foreign Policy*, Washington D.C: US Institute for Peace Press, 1994, p. 18.
2. Andrei Kortunov, "Russia, the Near Abroad and the West," in *The New Russia*, edited by Gail Lapidus, Oxford: Westview Press, 1994, p. 149.
3. P. Woo, "Russian National Interests and Foreign Policy," *Pacific Focus*, Vol. 17, No. 1, Spring 2002, p. 89.
۴. لئونید ملچین، یوگنی پریماکف: زندگی یک دولتمرد، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹، ص ۲۶۰.
۵. در این مورد نگاه کنید به:
الیه کولایی، «تحول در سیاست خاورمیانه ای روسیه»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال ششم، دوره سوم، شماره ۱۸، تابستان ۱۳۷۶، ص ۱۳۳.
- محمد کاظم سجادیور، «سخنرانی در میزگرد بررسی تحولات داخلی روسیه»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۹، ص ۱۷۰.
6. *The Foreign Policy Concept of Russia Faderation*, June 28, 2000.
7. Ibid.
8. Ibid.
9. R. Danneruther, "Escaping the Enlargement Trap in NATO-Russian Relations," *Survival*, 41/4, Winter 2000, p. 146.
۱۰. در سندی که از طرف وزارت دفاع آمریکا منتشر شد، آشکارا به این موضوع شده است. نگاه کنید به:
"Quadrennial Defense Review Report," Department of Defense, USA, September 30, 2001, pp. 4-5.
11. Celeste Wallander, "Lost and Found: Gorbachev's New Thinking." *The Washington Quarterly*, Winter 2002, pp. 126-7.
۱۲. روزنامه ایران، ۸ خرداد ۱۳۸۱.
۱۳. گاهنامه تحلیل سیاست خارجی ایران و نظام بین الملل، مرکز تحقیقات استراتژیک، شماره ۵۹، تیرماه ۱۳۸۱.
۱۴. برای مطالعه بیشتر در مورد پیشینه روابط روسیه-عراق نگاه کنید به: مراد ویسی، «نگاه متحول روسیه به عراق»، روزنامه نوزوز، ۱ و ۲ مرداد ۱۳۸۱.
۱۵. الیه کولایی، پیشین، ص ۱۳۶.
۱۶. سیداسدالله اطهری، «سیاست روسیه نسبت به خاورمیانه: میراث یلتسین و چالش پوتین»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۲۹، بهار ۱۳۸۱، ص ۵-۸۴.
17. Celeste Wallander, op.cit., p. 121-122.
۱۸. کولایی، پیشین، ص ۱۴۱.
19. Ariel Cohen, "The Primakov Doctrine: Russia Zero-Sun game with US," *FYI*, No. 167, December 15, 1997, p. 6.
20. Robert O. Freedman, "Russian Policy Toward Middle East under Yeltsin and Putin," *Jerusalem Letter*, No. 461, September 2, 2001, p. 6.
21. Ibid.
۲۲. مراد ویسی، پیشین.
۲۳. سیداسدالله اطهری، پیشین، ص ۸۹.
۲۴. روزنامه ایران، ۸ خرداد ۱۳۸۱.

۲۵. کابک خبیری، «بررسی بیانیه مشترک آمریکا و روسیه»، ماهنامه برداشت اول، سال اول، شماره دوم، تیرماه ۱۳۸۱، ص ۴۰.

26. Scott Peterson, "Russian Newest Tie to Iraq," *Christian Science Monitor*, August 20, 2002.

۲۷. روزنامه اطلاعات: ۵ اسفند ۱۳۸۱.

28. Simon Saradzhyan, "Kremlin Softens its Antiwar Rhetoric," *CDI Russian Weekly*, No. 251, April 4, 2003, p. 1.

۲۹. طبق برخی نظرسنجی‌ها حدود ۹۰ درصد مردم روسیه مخالف جنگ بودند.

30. Fred Weir, "Relations Between US-Russian Frosty," *Canoe News*, March 26, 2003.

۳۱. روزنامه ایران، ۲۹ فروردین ۱۳۸۲.

۳۲. «پراگماتیسم روسی در جنگ عراق»، روزنامه اعتماد، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۲.

33. Simon Saradzhyan, op.cit., p. 1.

۳۴. روزنامه اعتماد، همان.

۳۵. روزنامه ایران، ۲ اردیبهشت ۱۳۸۲.

۳۶. سعود الناصری، «روسیا بین واشنگتن و محور الشره، الشرق الاوسط، ۱۵/۳/۲۰۰۲».

37. Scott Peterson, op.cit.

۳۸. نیلوفر قدیری، «بررسی رقابت جهانی آمریکا و روسیه: بازی با برگ ایران و عراق»، روزنامه همشهری، ۳ شهریور ۱۳۸۱.

۳۹. در مورد تعارض در نقش، جایگاه و قدرت روسیه می‌توان به منبع زیر مراجعه کرد:

جهانگیر کرمی، «هویت دولت و سیاست خارجی روسیه جدید»، رساله دکتری روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، اسفند ۱۳۸۱.

۴۰. برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به:

S. Kortunov, "Russia's Way: National Identity and Foreign Policy," *International Affairs: A Russian Journal*, Vol. 44, No. 4, August 1998; S. Filatov, "New Russia in Search of an Identity," in *Remaking Russia*, edited by H. Isham, New York: M. E. Sharpe, 1995.

41. Paul D' Anieri, "Russian Foreign Policy: Continuity, Revolution, and the Search for Status," in *Foreign Policy in Comparative Perspective*, edited by Ryan Beasley [et al.], Washington: CQ Press, 2002, pp. 18-9.

۴۲. منظور از گلیسم، اشاره به سیاست خارجی فرانسه در دروه ژنرال دوگل (پس از جنگ جهانی دوم) است که متأثر از نقش و موقعیت قدرتی فرانسه، تصور می‌شد که این کشور باید همان نقش را در دوره جدید نیز بازی کند، حال آنکه واقعیتها تغییر کرده بودند و فرانسه جدید متفاوت از فرانسه قبل بود. در واقع، در اینجا روسیه نیز در جستجوی بهره‌گیری از ابزارهای دیپلماتیک برای ایجاد تصویری از خود است که از پشتیبانی واقعیتها برخوردار نیست. در این مورد بنگرید به:

D' anieri, op.cit., p. 108.